

## بررسی مبانی فقهی قاعده نفی عسر و حرج

□ محمدعلی قاسمی<sup>۱</sup>  
□ کارشناس ارشد حقوق بین الملل

### چکیده

قواعد فقهی، گزاره‌هایی هستند که در بابهای مختلف فقه کاربرد فراوان و در استنباط نهایی احکام تأثیر بسزایی دارند. قاعده نفی حرج، از جمله این قواعد است که با استناد به آن، هرگاه امثال حکمی برای مکلف، سخت و با مشقت زیاد همراه باشد، آن حکم مرتفع شده و امثالش لازم نیست. به دیگر سخن، این قاعده اطلاعات ادله احکام را محدود می‌کند.

در این نوشتار، ضمن بررسی مفهوم و رابطه عسر و حرج، دلایلی این قاعده اعم از آیات، روایات، اجماع و عقل به تفصیل بررسی و میزان دلالت آنها تشریح شده است.

واژگان کلیدی: قاعده فقهی، عسر و حرج، فقه، علت، حکمت.

### مقدمه

از جمله قاعده‌های فقهی که در بابهای مختلفی مانند نماز، روزه و حج جریان دارد

1. mohammadali.ghasemi@gmail.com

و به آن استناد می‌شود، قاعده نفی حرج است؛ آن هم در هنگامی که تکلیفی موجب زحمت و مشقت شدید مکلف شود.

توضیح اینکه هر گاه امتثال حکمی برای مکلف، سخت و با مشقت زیاد همراه باشد، آن حکم مرتفع می‌شود و امتثالش لازم نیست؛ برای مثال، شخصی جراحی در دستش ایجاد شده است و انجام وضو موجب زحمت و درد شدید وی می‌شود، در این هنگام، شستن دست بر چنین فردی واجب نیست.

به دیگر سخن، این قاعده اطلاقات ادله احکام را محدود می‌کند؛ بدین معنا که مثلاً طبق آیه شریفه «کتب علیکم الصیام»، روزه واجب است -چه حرجی و طاقت‌فرسا باشد و چه نباشد- قاعده نفی حرج، این اطلاق را محدود می‌کند؛ در نتیجه، روزه حرجی واجب نیست.

در کتابهای قواعد و نوشته‌های فقهی، از این قاعده تحت عنوان «قاعده نفی العسر و الحرج» نام برده می‌شود. اگرچه این قاعده در ابواب مختلف فقه جاری می‌شود و در موارد زیادی مورد نیاز فقیه است، در کمتر کتابی به صورت مستقل مورد بحث و بررسی قرار گرفته است؛ لذا لازم به نظر می‌رسد که زوایای گوناگون آن مورد کاوش قرار گیرد.

در این نوشتار، دلیلهایی که فقیهان بر این قاعده اقامه کرده‌اند، ذکر شده و جوانب مختلف آنها مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد؛ ضمن آنکه قبل از طرح اصل مسئله، چند موضوع مربوط به قاعده را مطرح می‌کنیم.

### ۱. مفهوم عسر و حرج

«حرج» در لغت به معنای ضیق (تنگی)، سختی، گناه و حرام است. راغب می‌گوید: «حرج» در اصل به معنای اجتماع و انبوهی شیء است، به گونه‌ای که موجب حصول تصور ضیق و تنگی میان آن اشیا شود؛ لذا به تنگی و گناه، «حرج» گفته‌اند (۱۱۲: ۱۴۰۴).

در لسان العرب ذیل ماده حرج چنین آمده است: «حرج در لغت به معنای گناه و ضیق است» و از زجاج نقل می‌کند که: «الحرج فی اللغة أضحیق الضیق و معناه آت»

ضیق جداً؛ حرج به امری اطلاق می‌شود که دارای مشقت و سختی زیادی باشد. ابن اثیر در نهاییه متذکر می‌شود که «حرج» در اصل به معنای ضیق است؛ گرچه گاهی به معنای گناه و حرام هم می‌آید و گفته شده است که «حرج» به معنای اضحیق الضیق (مشقت و سختی زیاد) است (بی تا: ۳۶۱/۱).

واژه «حرج» در قرآن به معنایی مختلفی آمده است؛ چنان که خداوند می‌فرماید: ﴿ما جعل علیکم فی الدین من حرج﴾ (حج/ ۷۸)؛ در دین، کار سخت و شاقی برای شما جعل نکرد.

﴿ما یرید الله لیجعل علیکم فی الدین من حرج﴾ (مانده/ ۶)؛ خداوند نخواسته است برای شما مشقتی ایجاد کند.

حرج در این دو آیه به معنای «سختی و دشواری» است و در پاره‌ای دیگر از آیات، به معنای «گناه» به کار رفته است؛ مانند:

﴿لیس علی الضعفاء و لا علی المرضى و لا علی الذین لا یجدون ما ینفقون حرج إذا نصحوا لله و رسوله﴾ (توبه/ ۹۱)؛ بر ضعیفان و بیماران و آنها که وسیله‌ای برای انفاق (در راه جهاد) ندارند، ایرادی نیست (که در میدان مبارزه شرکت نکنند) هرگاه بر خدا و رسولش خیرخواهی کنند.

﴿لیس علی الأعمی حرج و لا علی الأعرج حرج و لا علی المرض حرج و لا علی أنفسکم أن تأکلوا من بیوتکم﴾ (نور/ ۶۱)؛ بر نابینا و افراد لنگ و بیمار، گناهی نیست (که با شما هم غذا شوند) و بر شما نیز گناهی نیست که از خانه‌های خودتان غذا بخورید.

حرج در آیات دیگری به معنای «تنگی» به کار رفته است؛ خداوند می‌فرماید: ﴿فمن یرد الله أن یردیه یشرح صدره للإسلام و من یرد أن یضله یجعل صدره ضیقاً حرجاً کأنما یضقد فی السماء﴾ (انعام/ ۱۲۵)؛ آن کس را که خدا بخواهد هدایت کند، سینه‌اش را برای (پذیرش) اسلام گشاده می‌سازد و آن کس را که (به سبب اعمال) خلافتش بخواهد گمراه سازد، سینه‌اش را آن چنان تنگ می‌سازد که گویا می‌خواهد به آسمان بالا رود.

در روایتهای متعددی، ائمه علیهم‌السلام واژه حرج را به «ضحیق» معنا کرده‌اند (حز عاملی، ۱۴۰۳: ۹۸۰/۲، ح ۱؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۳۰۰/۵، ح ۱). از جمله در روایتی ذیل آیه ﴿... و من یرد أن یضله یجعل صدره ضیقاً حرجاً﴾ آمده است:

امام از راوی سؤال می‌کنند: آیا معنای حرج را می‌دانی؟ راوی در پاسخ عرض می‌کند: خیر، امام عملاً و با دست، معنای حرج را نشان می‌دهند؛ به این شکل که انگشتانشان را به یکدیگر می‌چسبانند؛ مانند شیء به هم چسبیده‌ای که نه چیزی در آن داخل می‌شود و نه چیزی از آن خارج می‌شود (کتابه از فشار و تنگی) (همان: ۳۳۲/۲۵، ج ۱۰).

واژه «عسر» نیز متضاد «یسر» است و به معنای سختی، دشواری و تنگی است. این واژه در قرآن کریم، به همین معناست؛ چنان که خداوند می‌فرماید:

﴿فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾ (انشراح/۵)؛ مسلماً با سختی، آسانی است.

﴿سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا﴾ (طلاق/۷)؛ خداوند به زودی بعد از سختیها، آسانی قرار می‌دهد.

## ۲. رابطه عسر و حرج

مرحوم نراقی رابطه عسر و حرج را عموم و خصوص مطلق دانسته و گفته است:

عسر اعم است و بر هر امر شدید و صعبی صدق می‌کند. از سوی دیگر، حرج فقط بر امری اطلاق می‌شود که در نهایت دشواری و سختی باشد. چنان که اگر مولا به بنده‌ای که طاقت و قدرتش، حمل یک شیء به وزن چهل کیلو است، امر کند که یک شیء سی کیلویی را در مسیری با طول یک کیلومتر حمل کند، تعبیر می‌شود که او را در عسر قرار داده است. اما در اینجا اگر گفته شود که در ضیق واقع شده و مولایش بر او سخت گرفته است، صحیح نیست. اما اگر بنده را امر کند که این مسیر را هر روز همراه با این شیء سی کیلویی طی کند، گفته می‌شود که در ضیق واقع شده است (۱۴۱۷: ۱۸۶).

- به عقیده ایشان، تکالیف از نظر میزان سهولت و عسر، درجاتی به شرح زیر دارد:
۱. پایین‌تر از عسر: تکالیفی که سهل و آسان است.
  ۲. عسر: تکالیف سختی که موجب ضیق و تنگنا نیست.
  ۳. حرج: تکالیف ضیق و دشواری که مکلف، طاقت انجام آنها را دارد.
  ۴. تکالیف ما لایطاق: تکالیفی که انجام آنها خارج از طاقت مکلف است.
- تردیدی نیست که تکلیف به یسر، جایز است و تکلیف به «ما لایطاق»، ممتنع و

محال است. آنچه باید مورد بررسی قرار گیرد، این است که آیا تکلیف به عسر و حرج واقع شده است یا خیر؟ (همان: ۱۸۶).

به نظر می‌رسد که این برداشت صاحب‌عوائد از معنای حرج، مخالف با فهم علما و استدلال ائمه علیهم‌السلام در روایات می‌باشد و رابطه مصادیق عسر و حرج، تساوی است نه عموم و خصوص مطلق؛ زیرا هر کاری که انجامش برای انسان، سخت و دشوار است، موجب ضیق و اعمال فشار بر او می‌شود و بر عکس، هر عملی که موجب ضیق و ایجاد تنگنا برای انسان می‌شود، دشوار و سخت هم هست.

علما با وجود مشقت و دشواری، تکلیف را با تمسک به قاعده، نفی می‌کنند و برای تطبیق عنوان حرج، شرط دیگری را لازم نمی‌دانند. ائمه علیهم‌السلام هم فقط با وجود سختی و مشقت، تکلیف را با استناد به آیه نفی حرج، رفع می‌کنند.

بدین ترتیب، برای تطبیق عنوان حرج، وجود مشقت و سختی به تنهایی کافی است و تکرار عمل لازم نیست. افزون بر اینکه ضابطه تعیین مصداق عسر و حرج، عرف است که مطابق با آن، هر کاری که موجب مضیقه و تنگنا باشد، حرج و دشوار تلقی می‌شود. در مثالی هم که ایشان ذکر کردند، اگر مشقت، شدید باشد، می‌توان گفت که بنده در ضیق واقع شده و مولایش بر او سخت گرفته است.

البته قابل انکار نیست که تکالیف از حیث سهولت و دشواری، با هم تفاوت دارند. در این قسمت، مناسب است به فرق تکلیف موجب عسر و حرج و تکلیف به «ما لایطاق» اشاره‌ای داشته باشیم.

منظور از تکلیف موجب عسر و حرج، تکلیفی است که مکلف - عقلاً - قدرت انجام آن را دارد، ولی این امر به طور معمول برای مکلف قابل تحمل نیست. در حالی که تکلیف «ما لایطاق»، حکمی است که نه از حیث عقل مقدور است و نه به طور معمول، مکلف توان انجام آن را دارد.

به دیگر سخن، از تفاوت‌های آشکار تکالیف حرجی و «ما لایطاق» این است که برخلاف تکلیف به امر حرجی، تشریح تکلیف «ما لایطاق» از سوی شارع، امری محال و غیر معقول است.

ایرادی که ممکن است در اینجا مطرح شود، این است که اگر مراد از حرج،

صرف ضیق و سختی در مقابل یسر و آسانی باشد - چنان که از عرف و لغت، همین معنا استفاده می‌شود- مستلزم این است که تکالیف دارای کمترین مشقت و سختی هم توسط این قاعده نفی شود و نتیجه عمل به قاعده، دست کشیدن از تکالیف زیادی مانند روزه در روزهای گرم و طولانی تابستان و وضو در سرمای زمستان می‌باشد و حال آنکه هیچ یک از فقیهان این گونه عمل نکرده‌اند.

در پاسخ باید گفت: گرچه معنای لغوی و عرفی حرج، وسیع است، در اینجا مرتبه خاصی از مشقت مورد نظر است نه مطلق سختی و دشواری. بدین ترتیب، باید در جست‌وجوی این بود که کدام مرتبه از حرج و سختی در نفی حرج اراده شده است.

مرحوم شیخ حر عاملی در کتاب *الفصول المهمه*، بعد از ذکر تعدادی از روایات مربوط به قاعده نفی حرج می‌فرماید:

نفی الحرج مجمل لایمکن الجزم به فیما عدا التکلیف بما لایطاق، وإلا لزم رفع جمیع التکالیف (۱۴۱۸: ۶۲۲).

یعنی قدر متیقن از قاعده، تکلیف به «ما لایطاق» است و در مراتب پایین‌تر، قاعده مجمل است و نمی‌توان به آن عمل کرد؛ زیرا مستلزم رفع جمیع تکالیف است.

اینکه ایشان اجمال قاعده را مطرح کرده‌اند، بدین سبب است که قرآینی وجود دارد مبنی بر اینکه مراد از حرج در بحث ما، مرتبه خاصی از مشقت است و از سوی دیگر، ایشان دلیلی برای مشخص کردن این مرتبه پیدا نکرده‌اند.

در رد کلام مرحوم شیخ حر عاملی باید گفت: از روایاتی که در بحث قاعده نفی حرج مطرح می‌شود، استفاده می‌شود که مراد از حرج، مشقت شدیدی است که غالب مردم در شرایط معمولی، آن را تحمل نمی‌کنند و از نوشته‌های فقیهان هم چنین برداشت می‌شود که همین معنا را از عمومات نفی حرج فهمیده‌اند؛ لذا در مسئله جواز تیمم به دلیل ترس از شین<sup>۱</sup> در اعضای وضو، آن را به موردی که در شرایط معمولی تحمل‌شدنی نیست، مقید کرده‌اند و بعضی دیگر فرموده‌اند که باید

۱. شین، حالتی است که در آن، پوست دست به سبب سردی آب به شدت خشک می‌شود و دست را زشت می‌کند و گاهی پوست، ترک برداشته و از آن خون خارج می‌شود.

شدید و به تعبیر بعضی دیگر، فاحش باشد.

صاحب جواهر در ذیل این مسئله می‌نویسند:

علما اجماع دارند بر اینکه در صورت ترس از صدمه دیدن پوست به سبب استفاده از آب -فرقی نمی‌کند که ترس از ایجاد آن باشد، یا شدید شدن و یا طولانی شدن زمان بهبودی آن- تیمم جایز است. بعضی بدون هیچ گونه شرطی، تیمم را جایز دانسته‌اند.

بعضی دیگر تصریح کرده‌اند که بین ضعیف و شدید آن فرقی نیست، و حال آنکه در مرضی که موجب جواز تیمم می‌شود، شدید بودن شرط است و بر مرتبه ضعیف شین، مرض صدق نمی‌کند (گرچه نسبت به صدق عنوان مرض بر مرتبه شدیدش هم شک وجود دارد) و ادله ترس از سرما هم این مورد را شامل نمی‌شود. بدین ترتیب، تنها دلیل جواز تیمم در صورت ترس از صدمه دیدن پوست، عمومات نفی حرج است و روشن است که مرتبه ضعیف آن، موجب زحمت و مشقت نمی‌شود و شاید بتوان گفت که اغلب مردم در هوای سرد به مرتبه ضعیف آن مبتلا می‌شوند؛ لذا بعضی از علما فرموده‌اند که ترس از صدمه دیدن پوست، هنگامی موجب جواز تیمم می‌شود که فاحش (شدید) باشد و یا به تعبیر بعضی دیگر، در شرایط معمولی تحمل‌شدنی نباشد. لذا اقوی این است که جواز تیمم، مشروط است به هنگامی که ترس از شین شدیدی که در شرایط معمولی تحمل‌شدنی نیست، وجود داشته باشد (نجفی، ۱۳۹۳: ۱۱۳/۵؛ نیز ر.ک: طباطبایی یزدی، بی‌تا: ۷۲/۱).

روشن است، این شرط که سختی باید به شکلی باشد که به طور معمول قابل تحمل نباشد، نسبت به افعال، حالات و اشخاص مختلف، تفاوت می‌کند. نتیجه، اینکه ضابطه در قاعده نفی حرج، مطلق مشقت و عسری که در اکثر تکالیف موجود است، نمی‌باشد، بلکه مشقت شدیدی که به طور معمول در مانند آن فعل تحمل نمی‌شود، مورد نظر است.

### ۳. بررسی دلیلهای قاعده نفی عسر و حرج

فقیهان برای این قاعده به دلایلی از آیات، روایات، اجماع و عقل تمسک جسته‌اند که به بیان آنها می‌پردازیم:

## ۱-۳. آیات

آیه اول: «و جاهدوا فی الله حقّ جهاده هو اجتاکم و ما جعل علیکم فی الدین من حرج ملّة ابراهیم هو ستمکم المسلمین من قبل و فی هذا...» (حج/ ۷۶)؛ و در راه خدا جهاد کنید و حق جهادش را ادا نمایید. او شما را برگزیده و در دین، کار سنگین و شاقی بر شما نگذاشته است. این همان آیین پدر شما ابراهیم است. او شما را در کتب پیشین و در این کتاب آسمانی، مسلمان نامید.

طبرسی در معنای کلمه جهاد می گوید:

اکثر مفسران «جهاد» را در اینجا به معنای خصوص مبارزه مسلحانه با دشمن نگرفتند، بلکه همان گونه که از مفهوم لغوی آن استفاده می شود، به معنای هر گونه جهاد و کوشش در راه خدا و تلاش برای انجام نیکیها و مبارزه با هوسهای سرکش (جهاد اکبر) و پیکار با دشمنان ظالم و ستمگر (جهاد اصغر) دانسته اند. و منظور از حقّ جهاد، خلوص نیت و انجام دادن اعمال برای خداست (۱۴۰۶: ۱۵۴/۷).

درباره مفاد آیه شریفه، سه دیدگاه وجود دارد:

دیدگاه نخست این است که آیه شریفه می فرماید: انسان با انجام گناه، در مضیقه قرار نمی گیرد و راه برای رها شدن از عذاب آن وجود دارد. از قائلان برجسته این دیدگاه، می توان از فقیه ارجمند، شیخ طوسی در تفسیر تبیان (۱۴۰۹: ۳۴۴) و مفسر گرانمایه، طبرسی (۱۴۰۶: ۱۵۴/۷) نام برد.

می توان چنین پاسخ داد که آیه می فرماید: ما در دین بر شما حرجی قرار ندادیم. این جمله، عمومیت دارد و هم شامل مدعای ما می شود و هم احتمال آنها را در بر می گیرد؛ بدین معنا که حرج در دین، هم شامل فقدان حکم حرجی است و هم مشتمل بر بسته نبودن راه توبه و مثل آن؛ چنان که بعضی از مفسران به این عمومیت تصریح نموده اند (حسینی مراغی، ۱۴۱۷: ۱۴۹/۱۷؛ فخر رازی، بی تا: ۲۳/۲۳). بنابراین، توجیه و معنایی که برای آیه در مناقشه آمده است، مصداقی از مصادیق عموم آیه است و منافاتی با کلام ما (که نفی حکم حرجی در دین باشد) ندارد. به علاوه، بعضی از مفسران (الوسی، ۱۴۰۵: ۲۱۰/۱۷) حتی این احتمال را به عنوان مصداق آیه هم قبول

۱. این دیدگاه در التفسیر الوسیط (واحدی نیشابوری)، ج ۳، ص ۲۸۰ هم مطرح شده است.

ندارند و می گویند به طور کلی آیه در این معنا ظهور ندارد.

پاسخ دیگر اینکه در بعضی از روایات، ائمه علیهم السلام به این آیه برای نفی احکام حرجی استناد کرده اند.

دیدگاه دوم، این است که آیه شریفه می فرماید: هدف از جعل احکامی که امثالشان سخت است، به زحمت انداختن مکلفان نیست. این دیدگاه در کتاب متقی الاصول مطرح شده و در آن آمده است، آنچه این دیدگاه را تأیید می کند، ادامه آیه شریفه است که می گوید: «ملّة ابراهیم هو ستمکم المسلمین من قبل»؛ این همان آیین پدر شما ابراهیم است، او شما را در کتب پیشین و این کتاب، مسلمان نامید (روحانی، ۱۴۱۶: ۳۴۵/۴).

این قسمت از آیه شریفه با ترغیب به امتثال احکام (اگرچه بعضی از آنها سخت و مشکل است) تناسب دارد و بیان اینکه این احکام، همان دین ابراهیم حنیف است که مورد احترام اعراب است و این ترغیب موجب سهولت امتثال می شود. این قسمت از آیه با نفی احکام حرجی سازگار نیست؛ زیرا رفع احکام حرجی به تعلیل و ترغیب نیاز ندارد و چیزی است که هر نفسی به راحتی قبول می کند.

باید گفت، این دیدگاه هم پذیرفتنی نیست؛ زیرا همان طور که درباره دیدگاه نخست ذکر شد، اولاً این دیدگاه با ظاهر آیه شریفه منافات دارد و دوم اینکه در بعضی از روایات، برای نفی احکام حرجی به این آیه استناد شده است که این خود شاهی بر بطلان این دیدگاه است.

نسبت به مؤیدی هم که ذکر کردند، باید بگوییم که این قسمت از آیه با نفی حرج هم سازگار است؛ زیرا مفاد آیه این است: در راه امتثال احکام الهی تا جایی که به حرج و زحمت نیفتید، تلاش کنید و این همان دین پدرتان ابراهیم است؛ همان طور که در دین حضرت ابراهیم، امتثال احکام واجب بوده است، در دین اسلام هم واجب است. بدین ترتیب، این قسمت از آیه، مسلمانان را به امتثال احکام ترغیب می کند.

دیدگاه سوم در مفاد آیه، این است که آیه شریفه بر نفی احکام حرجی دلالت می کند. علامه طباطبایی همین دیدگاه را تأیید می کند و می نویسد: «استناد به آیه

در بعضی از روایات برای رفع احکام حرجی، شاهدی بر صحت این دیدگاه است»  
(بی تا: ۴۱۳/۱۴)<sup>۱</sup>

دو اشکال نسبت به این دیدگاه مطرح شده است که آنها را بررسی می کنیم:  
۱. آیه، دربارهٔ جهاد وارد شده است و جهاد از بارزترین مصادیق حرج است. بر فرض که قاعده ثابت باشد، احکامی را که تمام و یا اغلب مصادیق آنها حرجی است، شامل نمی شود. بدین ترتیب، اگر بگوییم آیه بر نفی احکام حرجی در دین دلالت می کند، مورد خود آیه را که جهاد باشد، شامل نمی شود و این هم مستهجن است (روحانی، ۱۴۱۶: ۳۳۵/۴).

در پاسخ باید بگوییم که این اشکال وارد نیست؛ زیرا منظور از کلمهٔ جهاد همان طور که در صدر بحث ذکر کردیم - هرگونه سعی و تلاش در جهت انجام نیکیها و امتثال اوامر شارع است و این هم حرجی نیست. مفاد آیه این است که در راه خدا و امتثال احکام، تلاش و کوشش کنید و این تلاش تا حدی لازم است که موجب زحمت و مشقت شما نشود.

۲. با ملاحظهٔ صدر و ذیل آیه می توان گفت که در این آیه خداوند می فرماید: در امتثال احکام و اوامر الهی تلاش کنید و عبادات را به شکل صحیح انجام دهید؛ زیرا آنچه ما جعل کرده ایم، سخت و مشکل نیست، بلکه همان شریعت سهله و آسان ابراهیم است. بدین ترتیب، مفاد آیه این است که طبع احکامی که در حال حاضر بر شما جعل شده، سهل و آسان است در قبال بعضی از ادیان سابق که دارای احکام سخت و مشکل بوده اند؛ در نتیجه، اطلاق احکام - اگرچه موجب حرج شود - مقید نمی گردد.

اگر بگویید باز هم آیه بر نفی احکام حرجی دلالت می کند، چون شما گفتید اساس دین اسلام بر یسر است، مستلزم این است که علاوه بر اینکه خود احکام،

۱. همین دیدگاه را محمد قمی مشهدی در تفسیر کثر الدقائق (۱۴۱۱: ۱/۹)، مطرح کرده است. بعضی از مفسران اهل سنت هم، همین دیدگاه را در مفاد آیه یاد کرده اند؛ از جمله: ابن کثیر در تفسیر القرآن العظیم (۱۳۸۸: ۲۳۶/۳)، آلوسی بغدادی در روح المعانی (۱۴۰۵: ۲۰۹/۱۷) و محمدعلی صابونی در صفوة التفسیر (۱۴۱۴: ۳۰۰/۳).

حرجی نباشد، اطلاق و شمول احکام هم موجب حرج نشود و اگر جای مستلزم حرج شد، این اطلاق، مقید می شود. تنها تفاوت این دیدگاه با دیدگاه سوم این است که بر طبق آن دیدگاه، دلالت آیه بر نفی احکام حرجی به دلالت مطابقی است و بر طبق نظر شما به دلالت التزامی است و این در اصل نتیجه تأثیری نمی گذارد، در پاسخ می گوییم: این ایراد وارد نیست؛ زیرا مسلم است که تعدادی از احکام - تمام و یا اکثر مصادیق آنها - حرجی است و نمی توان به ارتفاع این احکام در موارد حرجی قائل شد. برای حل مشکل دو راه وجود دارد:

نخست اینکه بگوییم مفاد آیه این است که غالب و نوع احکام اسلام، حرجی نیست و این منافات ندارد با اینکه تعداد محدودی از احکام، مانند جهاد، حرجی باشد. البته این راه، خلاف ظاهر آیه است؛ چون در آیه شریفه، لفظ «دین» آمده است و تمام احکام را شامل می شود نه غالب و اکثر احکام را.

راه دوم این است که بگوییم مفاد آیه عبارت است از اینکه هیچ حکم حرجی در دین وجود ندارد و همهٔ احکام موجود در شریعت، سهل و آسان است و عموم آیه توسط ادلهٔ احکام حرجی (که ثبوتشان مسلم است) تخصیص می خورد. این راه هم خلاف ظاهر است؛ چون باید دربارهٔ احکام حرجی، عموم آیه را تخصیص بزنیم. نتیجه اینکه آیه، در هیچ یک از این دو احتمال ظهور ندارد و مجمل است؛ لذا قابل استناد نیست (همان: ۳۴۶).

این ایراد هم وارد نیست و از آن به دو گونه می توان پاسخ داد:  
اولاً در هر عامی که مخصصی دارد، همین دو احتمال قابل طرح است؛ مثلاً در «أوفوا بالعقود» و مخصصی از قبیل «نهی النبی ﷺ عن بیع الغرر» امر، دایر است بین آن که بگوییم «أوفوا بالعقود» در عموم استعمال شده و عموم آن، حجت است، مگر در مواردی که مخصص داشته باشد. پس در مواردی که دلیلی بر تخصیص وجود نداشته باشد، حجت است؛ و یا آنکه بگوییم «أوفوا بالعقود» در اکثر افراد عقود استعمال شده است؛ بنابراین، «نهی النبی ﷺ...» مخصص آن نیست و «أوفوا بالعقود» هم عمومیت ندارد و از حجیت ساقط می شود. معلوم است که این بیان، مستلزم طرح همهٔ عمومات است که گمان نمی رود قائل، به آن ملتزم باشد.

ثابتاً تخصیص عام به سبب دلیلی که صلاحیت تخصیص آن را دارد، بر خلاف ظاهر نیست. در مواردی که عام به مخصّص منفصل، تخصیص می‌خورد، در معنای عموم استعمال می‌شود، منتهی مراد استعمالی و مراد جدی، متفاوت است. ولی استعمال عامی که ظهور در عموم دارد، در اکثر افراد، بر خلاف ظاهر است که نمی‌شود به آن مستلزم شد، مگر آنکه قرینه‌ای در خصوص آن موجود باشد.

فقیهان شیعه نیز این دیدگاه را پذیرفته و در موارد متعددی برای رفع احکام حرجی به این آیه استناد کرده‌اند که به چند مورد اشاره می‌کنیم:

۱. مرحوم شیخ مفید در بحث کفاره افطار روزه ماه مبارک رمضان می‌فرماید:

کسی که کفاره بر او واجب است، اگر نتواند روزه بگیرد و یا شصت مسکین را اطعام کند، چیزی بر او واجب نیست؛ به دلیل آیه شریفه «ما جعل علیکم فی الدین من حرج» (۱۴۱۰: ۳۸۰).

۲. سیدمرتضی در همین بحث می‌فرماید:

کسی که دو ماه روزه بر او واجب است، اگر یک یا چند روز از ماه دوم را روزه بگیرد و سپس بدون عذر، فاصله بیندازد، لازم نیست که از اول شروع کند و روزه را ادامه می‌دهد؛ به دلیل اجماع و آیه «ما جعل علیکم فی الدین من حرج». چون شروع روزه از ابتدا موجب مشقت و حرج شدید و عظیم است (۱۳۹۱: ۱۶۷).

۳. شیخ طوسی در بحث تیمم می‌فرماید:

کسی که می‌ترسد بیماری‌اش به سبب وضو گرفتن شدید شود، جایز است تیمم کند؛ به دلیل آیه شریفه «ما جعل علیکم فی الدین من حرج» چون استفاده از آب با این وضعیت، موجب زحمت و حرج است (۱۴۰۷: ۲۶/۱).

۴. محقق حلی هم در همین مسئله به این آیه برای جواز تیمم استناد کرده‌اند

(۱۳۶۴: ۱/۳۶۵).

۵. ابن زهره حلی در بحث حج می‌فرماید:

اگر کسی سهواً طواف زیارت را ترک کند، هر گاه که یادش آمد، باید آن را قضا کند و اگر تا زمان برگشت به محل سکونت خود، یادش نیاید، باید خودش آن را قضا کند، و اگر برایش مقدور نبود، می‌تواند نائب بگیرد تا به جای وی

طواف زیارت را انجام دهد؛ به دلیل اجماع و آیه شریفه «ما جعل علیکم فی الدین من حرج» (۱۴۱۷: ۱۷۱).

۶. صاحب جواهر در بحث حج می‌فرماید:

در ایام تشریح بر حجاج واجب است که شب را در منی سپری کنند، اما کسی که در اطرافینش شخص مرضی وجود دارد که دارای وضعیت خطرناکی است و یا مالی دارد که ممکن است از بین برود، می‌تواند در مکه بماند؛ زیرا حضور این شخص در منی با این وضعیت، موجب زحمت و مشقت وی می‌شود و خداوند فرموده است: «ما جعل علیکم فی الدین من حرج» (نجفی، ۱۳۹۳: ۱۳/۲۰).

### علت و حکمت

آخرین بحثی که در ذیل این آیه شریفه مطرح می‌شود، این است که در روایات متعددی برای نفی احکام حرجی، بدان استناد شده است. در بعضی از روایات، به عنوان حکمت تشریح بعضی از احکام و در بعضی دیگر به عنوان علت حکم مورد استناد قرار گرفته است (این روایات در بخش پسین مطرح می‌شود).

آیه شریفه ظهور در این دارد که نفی حرج، علت است و حکم دایر مدار آن است؛ یعنی هر جا که حکم، حرجی باشد، نفی می‌شود؛ بنابراین، اگر اطلاق حکم در موردی موجب مشقت مکلفان شود، آن اطلاق، مقید می‌شود و اینکه به آیه در بعضی از روایات به عنوان علت و در بعضی دیگر به عنوان حکمت استناد شده است، ظهور خود آیه را در علت از بین نمی‌برد.

نتیجه مباحثی که در ذیل آیه شریفه مطرح شد، این می‌شود که آیه شریفه «ما جعل علیکم فی الدین من حرج»، همان‌طور که اکثر فقیهان برداشت کرده‌اند، بر قاعده نفی عسر و حرج دلالت می‌کند.

آیه دوم: «... و إن ینکم مرضی أو علی سفر أو جاء أحد منکم من الغائط أو لامستم النساء فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیداً طیباً فامسحوا بوجوهکم و أیدیکم منه ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج و لکن یرید لیظہرکم و لیستم نعمته علیکم لعلکم تشکرون» (مائده/۶)؛ اگر بیمار یا مسافر باشید یا قضای حاجت کردید و یا با زنان همبستر شدید و آب برای تطهیر نیافتید، با خاک پاکی تیمم کنید و از آن بر

صورت و دستها بکشید. خداوند نخواسته است مشکلی برای شما ایجاد کند، بلکه می‌خواهد شما را پاک کند و نعمتش را بر شما تمام نماید شاید شکر او را به جا آورید.

این آیه شریفه با توجه به صدر و ذیل آن، دو مطلب را بیان می‌کند:

مطلب نخست که سلبی است، عبارت است از نفی وجوب وضو و غسل در هنگامی که آب موجود نباشد و مطلب دوم که ثبوتی است، عبارت است از وجوب تیمم در وقتی که آب موجود نباشد.

نسبت به این قسمت از آیه شریفه که می‌فرماید: ﴿مَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾ دو احتمال وجود دارد:

نخست اینکه به مطلب سلبی مرتبط باشد که در این صورت، معنای آیه چنین است که در هنگام فقدان آب، وجوب وضو و غسل نفی شده است؛ زیرا خداوند جعل احکام حرجی را اراده نکرده است؛ پس آیه بر قاعده نفی حرج دلالت می‌کند.

احتمال دوم اینکه به مطلب ثبوتی مرتبط باشد و مفاد آیه در این صورت، این می‌شود که انگیزه و هدف مولا از وجوب تیمم به زحمت انداختن مکلفان نیست، بلکه اهداف دیگری، از جمله تطهیر مکلفان، مورد نظر بوده است؛ پس آیه بر نفی احکام حرجی دلالت نمی‌کند.

از این دو احتمال، احتمال نخست صحیح به نظر می‌رسد.

بعضی گفته‌اند که این آیه به قاعده نفی حرج ربطی ندارد و چند دلیل هم ذکر کرده‌اند که آنها را بررسی می‌کنیم:

۱. استدراک ﴿وَ لٰكِنْ يَرِيْدُ لِيُطَهِّرَكُمْ﴾ در احتمال دوم ظهور دارد؛ زیرا این استدراک، آنچه را ﴿مَا يَرِيْدُ اللهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾ نفی کرده است، اثبات می‌کند و این ظهور، اقتضا می‌کند که نفی و اثبات، به یک مسئله و موضوع مرتبط باشد. توضیح اینکه استدراک به جهت ثبوتی آیه مرتبط است و اگر بگوییم که آیه می‌فرماید: وجوب وضو و غسل به سبب حرجی بودن، رفع شده است، استدراک لغو می‌شود. اما اگر احتمال دوم را بپذیریم، مفاد آیه این می‌شود که

هدف از جعل وجوب وضو، غسل و تیمم به زحمت انداختن مکلفان نیست، بلکه هدف، تطهیر آنها از آلودگیهای جسمی و روحی بوده است. بدین ترتیب، نفی و اثبات، به یک موضوع مرتبط می‌شود و این گونه استعمالات در عرف زیاد است (روحانی، ۱۴۱۶: ۳۴۲/۴).

این دلیل، صحیح نیست؛ زیرا مفاد آیه این است که خداوند می‌فرماید: وجوب وضو و غسل حرجی از شما نفی شده است؛ چون جعل حرج را بر شما اراده نکرده‌ام. در اینجا ممکن است کسی فکر کند که با نفی وجوب وضو و غسل حرجی، دیگر تکلیفی ندارد؛ لذا برای رفع این توهم در ادامه می‌فرماید: اگرچه جعل حرج را اراده نکرده‌ام، تطهیر شما مورد نظر است؛ لذا برای اینکه تطهیر شوید، باید به جای وضو یا غسل حرجی تیمم کنید.

ابتدا باید بگوییم که قاعده، احکامی را که موضوعشان حرجی است (مانند جهاد)، شامل نمی‌شود؛ چون دلیل این احکام، قاعده را تخصیص می‌زند و همچنین قاعده، احکامی را که مقید به عدم حرج است نیز شامل نمی‌شود؛ چون این گونه احکام در صورت حرجی شدن، به واسطه ارتفاع موضوعشان (که مقید به عدم حرج بوده است) از بین می‌رود و برای رفع آنها نیازی به اجرای قاعده نیست. بدین ترتیب، قاعده احکامی را شامل می‌شود که در ثبوت آنها حرج و عدم حرج خصوصیتی ندارد.

۲. دلیل دوم این است که فقیهان موضوع تیمم را (که نیافتن آب است) اعم از نیافتن عقلی (اصلاً آب موجود نیست) و عرفی (هنگامی که استفاده از آب، سخت و مشکل باشد) دانسته‌اند؛ همان‌طور که مرادشان از در دسترس بودن آب (که موضوع وجوب وضو است) در دسترس بودن عرفی است؛ یعنی علاوه بر اینکه آب موجود است، استفاده از آن هم موجب زحمت و مشقت نمی‌شود. بدین ترتیب، وجوب وضو مقید است به اینکه استفاده از آب، حرجی نباشد؛ لذا وقتی که استفاده از آب با زحمت و مشقت ممکن است، وجوب وضو به سبب اینکه موضوعش (حرجی نبودن استفاده از آب) مرتفع شده است، رفع می‌شود و برای بیان نفی وجوب آن نیازی به تطبیق قاعده نیست (همان: ۳۴۳).



این استدلال هم به دو علت پذیرفته نیست:

نخست اینکه اگر فقیهان نیافتن آب را اعم از عقلی و عرفی گرفته‌اند، به دلیل همین نفی حرج بوده است؛ یعنی چون خداوند احکام حرجی جعل نکرده است، اگر استفاده از آب، حرجی باشد، باز هم در دسترس بودن آب صدق نمی‌کند.

دوم اینکه این قسمت از آیه شریفه به عنوان یک کبرای کلی است که بر این مصداق تطبیق می‌کند؛ گر چه برای نفی وجوب وضو احتیاجی به آن نباشد.

البته اکثر مفسران، این آیه شریفه را ناظر به قاعده نفی حرج ندانسته‌اند و گفته‌اند که این آیه می‌فرماید: هدف از جعل وضو، غسل و یا تیمم به زحمت انداختن مکلفان نبوده است، بلکه اهداف دیگری، از جمله تطهیر آنها اراده شده است.

مرحوم طبرسی در مجمع البیان می‌نویسد:

هدف از جعل این احکام به زحمت انداختن مکلفان نبوده است، بلکه تطهیر بدن از حدث و جنابت و به عبارت دیگر، پاک کردن بدن از گناهان، اراده شده است (۱۴۰۶/۳: ۳۵۹).

شیخ طوسی هم همین مطلب را در ذیل آیه شریفه بیان می‌کنند (۱۴۰۹/۳: ۴۵۸).

آیه سوم: «... و من كان مريضاً أو على سفر فعده من أيام أخر يريد الله بكم اليسر ولا يريد بكم العسر ولتكملوا العدة...» (بقره/۱۸۵)؛ ... و آن کس که بیمار یا در سفر باشد، روزهای دیگری را به جای آن، روزه بگیرد. خداوند راحتی شما را می‌خواهد و سختی شما را نمی‌خواهد تا این روزها را تکمیل کنید....

ابتدای آیه شریفه به دو مطلب اشاره دارد: نخست اینکه روزه بر مریض و مسافر واجب نیست و دوم اینکه مریض و مسافر باید در ایام دیگر به تعداد روزهایی که روزه نگرفته‌اند، روزه بگیرند.

در ادامه خداوند می‌فرماید: «یرید الله بکم الیسر و لایرید بکم العسر»؛ یعنی نفی وجوب روزه از مریض و مسافر به این دلیل است که خداوند نخواسته بندگانش به زحمت بیفتند و عسر را از آنها نفی کرده است. و بعد می‌فرماید: «و لتکملوا العدة»؛ و ایام دیگری را باید روزه بگیرند تا تعداد روزها کامل شود (طباطبایی، بی‌تا: ۲۴/۲).

ذکر این قسمت از آیه در ذیل آیات صوم، بدین معنا نیست که خداوند فقط در

روزه، بندگانش را به زحمت نینداخته است، بلکه عمومیت دارد و اینجا به عنوان یک کلی بر یک مورد خاص تطبیق شده است.

بدین ترتیب، اگر این قسمت از آیه را به تنهایی در نظر بگیریم، مفادش این است که خداوند در مرحله جعل و تشریح احکام، نخواسته است که مکلفان را در ضیق و مشقت قرار دهد و این با علت، تناسب دارد، اما چون همراه با روزه مسافر ذکر شده و روزه مسافر، همیشه حرجی نیست، به عنوان حکمت آمده است و معنای آیه این است که هر وقت روزه مسافر، حرجی باشد، واجب نیست، ولی این جمله مفهوم ندارد که بگوییم پس هر جا که حرجی نیست، مسافر باید روزه بگیرد.

مرحوم طبرسی می‌نویسد:

این آیه، عقیده قائلان به جبر را که می‌گویند خداوند انسان را به اموری که خارج از طاقت انسان است، تکلیف کرده، باطل می‌کند؛ چون وقتی که خداوند به امور دارای مشقت و سختی امر نکرده است، به طریق اولی به اموری که خارج از طاقت مکلف است، امر نکرده است (۱۴۰۶/۱: ۴۹۹).

در کتابهای فقهی هم به مواردی برخورد می‌کنیم که فقیهان این قسمت از آیه شریفه را به عنوان یک قانون کلی مد نظر قرار داده و در امور مختلف به آن استناد کرده‌اند؛ برای نمونه، به چند مورد اشاره می‌کنیم:

۱. شیخ مفید در بحث روزه می‌فرماید: «کسانی که روزه گرفتن برای آنها سخت و مشکل است، می‌توانند افطار کنند».

وی در ادامه به آیه شریفه «یرید الله بکم الیسر و لایرید بکم العسر» استناد کرده و می‌فرماید:

از این آیه استفاده می‌شود که خداوند به هر شخصی، به اندازه‌ای که بتواند بدون مشقت شدید، تکلیف را امتثال کند، امر می‌نماید (۱۴۱۰: ۳۵۱).

۲. محقق حلّی در بحث نماز قضا می‌فرماید:

رعایت ترتیب در نماز قضا شرط نیست؛ چون رعایت ترتیب موجب عسر و زحمت می‌شود و عسر با آیه شریفه «یرید الله بکم الیسر و لایرید بکم العسر» نفی شده است (۱۳۷۱: ۱۲۲).

۳. صاحب جواهر در بحث نماز می فرماید:

کسی که نمی تواند نماز را با شرایطش انجام دهد، به هر شکل که می تواند باید آن را ادا کند (در حالت ایستاده باشد یا نشسته یا خوابیده و یا...) چون خداوند می فرماید: *ویرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر* (نجفی، ۱۳۹۳: ۱۴/۱۸۰).

آیه چهارم: *لا یکلف الله نفساً إلا وسعها...* (بقره/ ۲۸۶)؛ خداوند هیچ کس را جز به اندازه توانایی اش تکلیف نمی کند.

این مضمون در چند آیه دیگر هم تکرار شده است (بقره/ ۲۳۳؛ انعام/ ۱۵۲؛ اعراف/ ۴۲؛ مؤمنون/ ۶۲).

نکته ای که درباره این آیه وجود دارد، این است که آیا «وسع» به معنای طاقت و قدرت است و آیه، تکلیف به ما لایطاق را نفی می کند یا اینکه «وسع» عبارت است از مقدار فعلی که انسان، بدون زحمت و مشقت می تواند آن را انجام دهد و اگر فعلی حرجی باشد، خارج از وسع به شمار می آید و در نتیجه، آیه، تکلیف حرجی را نفی می کند؟

در کتابهای لغت، کلمه «وسع» به هر دو معنا ذکر شده است. در مجمع البحرین آمده است: «قوله *لا یکلف الله نفساً إلا وسعها* أي إلا طاقتها ما تقدر علیه. و الوسع: الطاقة». جوهری در صحاح اللغة می گوید: «الوسع و السعة: الجدة و الطاقة، و التوسیع خلاف التضييق». در لسان العرب آمده است: «السعة: نقيض الضيق و يقال: هل تسع ذلك أي هل تطيقه».

در کتابهای تفسیری هم آیه شریفه به هر دو معنا آمده است. بعضی از مفسران با این آیه، تکلیف به ما لایطاق را نفی کرده اند؛ از جمله شیخ طوسی در ذیل آیه می فرماید:

این آیه عقیده قائلان به جبر را که می گویند خداوند انسان را به ما لایطاق تکلیف می کند، باطل کرده است؛ چون وسع عبارت است از آنچه قدرت انسان، آن را شامل می شود (۱۴۰۹: ۳۸۵/۲).

۱. علامه طباطبایی هم در ذیل آیه ۲۸۶ بقره به همین معنی اشاره کرده اند (بی تا: ۴۳۳/۲). از میان اهل سنت هم که به این معنا اشاره دارند، می توان از ابن کثیر (۱۳۸۸: ۳۴۲/۱) و صابونی (۱۴۱۴: ۱۸۱/۱) نام برد.

اما در تفاسیر دیگر، با این آیه تکلیف حرجی نفی شده است؛ از جمله مرحوم طبرسی در ذیل آیه ۲۸۶ سوره بقره می فرماید:

وسع، مرحله پایین تر از طاقت است. هنگامی که گفته می شود آن کار در وسع انسان است؛ یعنی اینکه انسان می تواند آن کار را بدون زحمت و مشقت شدید انجام دهد (۱۴۰۶: ۶۹۰/۲).

علامه طباطبایی در ذیل آیه ۶۲ سوره مؤمنون می فرماید:

این آیه شریفه هم بر نفی تکلیف حرجی و خارج از وسع در اعتقادات دلالت می کند؛ زیرا خداوند آیات و حجت های آشکاری را قرار داده و انسان را مجهز به قوه عقل و درک کرده است و از هر کسی به مقدار وسع و طاقتش این اعتقاد را خواسته است، و هم بر نفی تکلیف حرجی در مقام عمل دلالت می کند؛ بدین معنا که در دین اسلام، حکمی که اصل تشریحش مبتنی بر حرج باشد، وجود ندارد؛ مانند رهبانیت و ذبح اولاد. همچنین احکامی که در بعضی از مصادیق (به دلیل خصوصیت مورد) موجب حرج بر مکلف می شود، در آن مصادیق هم حکم نفی می شود؛ مانند روزه برای مریض؛ زیرا «نفساً نکره» در سیاق نفی است و مفید عموم می باشد. بدین ترتیب، هر نفسی در هر موقعیتی که فرض شود، به اندازه وسعش تکلیف شده و به تکلیف حرجی امر نشده است؛ خواه حرج در اصل حکم باشد و یا اینکه در موارد خاصی حرجی شده باشد (بی تا: ۴۲/۱۵).

بعضی از کتابهای تفسیری اهل سنت هم وسع را به معنای یسر گرفته اند؛ از جمله زمخشری می گوید:

وسع عبارت است از آنچه انسان بدون زحمت و مشقت می تواند انجام دهد و این آیه از عدل و رحمت خداوند خبر می دهد؛ چون برای انسان ممکن است که در روز بیشتر از پنج نماز بگذارد و یا در سال، بیشتر از یک ماه روزه بگیرد و یا بیشتر از یک حج انجام بدهد، اما خداوند بیشتر از این، تکلیف نکرده است (۳۸۵: ۴۰۷/۱).

۱. همچنین ایشان در ذیل آیه ۴۲ سوره اعراف، وسع را به معنای یسر گرفته اند (بی تا: ۱۱۵/۸).

۲. در چند کتاب تفسیری دیگر اهل سنت وسع به «یسره» معنا شده است؛ از جمله: آلوسی بغدادی، ۱۴۰۵: ۶۹/۳؛ فخر رازی، بی تا: ۱۴۹/۷؛ حسینی مراغی، ۱۴۱۷: ۸۵/۳؛ واحدی نیشابوری، ۱۴۱۵: ۴۰۹/۱.

آیه پنجم: ﴿... رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا...﴾ (بقره/ ۲۸۶)؛ پروردگارا! تکلیف سنگینی بر ما قرار مده آن چنان که (به سبب گناه و طغیان) بر کسانی که پیش از ما بودند، قرار دادی.

«اصر» در اصل به معنای نگهداری و محبوس ساختن است و به هر کار سنگین که انسان را از فعالیت باز می‌دارد، گفته می‌شود و نیز به عهد و پیمانهایی که آدمی را محدود می‌سازد، اطلاق می‌گردد. به همین دلیل، مجازات و کیفر را نیز گاهی «اصر» می‌گویند.

در این جمله، پیامبر از زبان مؤمنان از خداوند تقاضا می‌کند که از تکالیف سنگین که گاهی موجب تخلف افراد از اطاعت پروردگار می‌گردد، آنها را معاف دارد و خداوند نیز تکالیف سخت و مشکلی را که در ادیان سابق وجود داشته است، به سبب رحمتش نسبت به امت اسلام نفی کرده است.

مرحوم طبرسی در کتاب احتجاج روایتی را نقل می‌کند که در آن، تعدادی از آصار و شدایدی که در ادیان سابق بوده و در دین اسلام نفی شده، ذکر شده است؛ از جمله در ادیان سابق، پنجاه نماز در پنجاه وقت واجب بوده است و حال آنکه در دین اسلام، پنج نماز قرار داده شده است و اجر پنجاه نماز به نمازگزاران داده می‌شود. یا در ادیان سابق، می‌بایست نماز در مکانهای مخصوصی انجام می‌شد، حال آنکه در دین اسلام، در هر مکانی که نماز انجام شود، کفایت می‌کند (طبرسی، ۱۳۸۶: ۳۲۷/۱).

### ۲-۳. روایات

روایات متعددی از ائمه معصومین علیهم‌السلام نقل شده که مبنای قاعده نفی عسر و حرج قرار گرفته است. این روایات را می‌توان به دو دسته تقسیم نمود: در دسته نخست، نفی حرج، به عنوان حکمت حکم ذکر شده و در دسته دوم، علت حکم دانسته شده است.

دسته نخست: در تعدادی از روایات، نفی حرج به عنوان حکمت حکم ذکر شده است که به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

۱. روایت ابوبصیر: ابوبصیر از امام علیه‌السلام سؤال می‌کند: در سفرها چه بسا به

برکه‌هایی برمی‌خوریم که در کنار آبادی است و انواع نجاسات در آن یافت می‌شود، حضرت می‌فرمایند: آب را با دست به هم بزن و سپس وضو بگیر؛ زیرا در دین، مضیقه و تنگنا نیست و خداوند می‌فرماید: «بر شما در دینتان زحمت و مشقتی قرار داده نشده است» (حرّ عاملی، ۱۴۰۳: ۱۲۰/۱، ح ۱۴؛ شیخ طوسی، ۱۳۷۷: ۲۲/۱، ح ۱۰؛ همو، ۱۳۹۰: ۴۱۷/۱، ح ۳۵).

از این روایت برداشت می‌شود که خداوند در جعل احکام به سهولت و آسان بودن آنها توجه داشته است. درباره آب کر، اگر حکمی می‌شد که به مجرد ملاقات با نجاست، نجس می‌شود، برای اغلب مردم موجب حرج و زحمت می‌شد؛ لذا این حکم نفی شده است.

البته روشن است که نفی حرج برای حکم عدم انفعال آب کر، حکمت است؛ یعنی در جعل حکم، این مصلحت که مردم به زحمت و مشقت نینتند، مدّ نظر بوده است، ولی حکم، دایره مدار حکمت نیست و اگر برای شخصی حکم به انفعال آب کر، موجب زحمت نباشد، باز هم حکم به عدم انفعال وجود دارد. همین‌طور، اگر احکام دیگری موجب عسر و حرج شود، با استناد به این روایت نمی‌توان آنها را نفی کرد.

۲. روایت محمد بن میسر: راوی درباره مردی سؤال کرده که جنب است و در مسیر خود به آب قلیلی برخورد کرده است و می‌خواهد با آن غسل کند، در حالی که هم فاقد ظرف است و هم دستهای وی آلوده است. حضرت در پاسخ می‌فرمایند: این فرد، ابتدا باید دستش را در آب فرو برده، وضو بگیرد و سپس غسل نماید. این مورد از مواردی است که خداوند می‌فرماید: «بر شما در دینتان زحمت و مشقتی قرار داده نشده است» (حرّ عاملی، ۱۴۰۳: ۱۱۳/۱، ح ۵؛ کلینی، ۱۳۸۸: ۴/۲، ح ۲).

در این روایت، کلمه «قدرتان: آلوده» مبهم است. اگر مراد از آلودگی، نجاست باشد (که بعید است)، روایت بر عدم انفعال آب قلیل دلالت می‌کند و اگر مراد، آلودگی عرفی باشد (که همین هم محتمل است)، روایت ناظر است به نفی حکم استحبابی که عبارت است از شستن دستها قبل از داخل کردن دست در ظرف آب، و این حکم استحبابی یا به سبب اجتناب از کثیف بودن دست است و یا به سبب

اجتناب از نجاستی است که محتمل می‌باشد و شرعاً در صورت شک، اجتناب از آنها لازم نیست. البته از جهتی هم ممکن است که در روایت، تقیه باشد؛ چون وضو را همراه با غسل جنابت ذکر کرده است. در هر صورت، در این روایت به نفی حرج به عنوان حکمت استناد شده است؛ چون حکم شستن دستها برای همه حرجی نیست.

۳. روایت احمد بن محمد بن ابی‌نصر: راوی می‌گوید: از امام پرسیدم، شخصی لباسی را که از پوست حیوانات ساخته شده، از بازار می‌خرد و نمی‌داند که این لباس پاک است یا خیر. آیا می‌تواند با آن نماز بخواند؟ حضرت فرمودند: بله، اشکالی ندارد، و بعد از امام باقر علیه السلام نقل می‌کنند که ایشان می‌فرمودند: «خوارج چون نادان بودند، بر خودشان سخت می‌گرفتند و دین، آسانتر از این است» (حرز عاملی، ۱۴۰۲: ۱۷۳/۲، ح ۳؛ شیخ طوسی، ۱۳۹۰: ۳۶۸/۲، ح ۶۱).

از این روایت استفاده می‌شود که حکمت حلیت و طهارت چیزهایی که از بازار مسلمانان خریده می‌شود، توسعه بر امت و رفع ضیق از آنها می‌باشد. عبارت «إن اللدین أوسع من ذلك» یک مطلب کلی را بیان می‌کند که این حکمت در همه نواحی دین مورد نظر بوده است و تمام نواحی دین، سهل و آسان است. البته در این روایت به نفی حرج به عنوان حکمت استناد شده است.

در مجموع باید گفت: از این دسته روایات که در آنها به نفی حرج به عنوان حکمت حکم استناد شده است، نمی‌توان یک قاعده کلی را استفاده کرد که در تمامی ابواب فقه جاری شود.

دسته دوم: در تعدادی از روایات، نفی حرج به عنوان علت حکم ذکر شده است که به ذکر چند روایت و تبیین مختصر آنها می‌پردازیم:

۱. روایت نخست: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمایند: از چیزهایی که خداوند به امت من تفضل کرده و آنها را بر دیگر امتها برتری داده، این است که سه ویژگی به آنها اعطا کرده که این خصصتها را فقط به پیامبران داده است. یکی از آنها این است که وقتی پیامبری مبعوث می‌شد، خداوند به وی می‌فرمود: در راه دین خود تلاش کن و هیچ‌گونه زحمت و مشقتی بر تو در این مسیر نیست. خداوند این ویژگی را به امت

من هم داده است، هنگامی که می‌فرماید: «و بر شما در دینتان زحمت و مشقتی قرار داده نشده است» و حرج به معنای ضیق و سختی است (حمیری، ۱۴۱۳: ۸۴؛ مجلسی، ۱۴۰۲: ۳۰۰/۵، ح ۱).

از این روایت استفاده می‌شود که نفی حرج، علت است؛ یعنی مکلف باید در راه امتثال احکام الهی تلاش کند، ولی این تلاش مقید است به اینکه موجب زحمت و مشقت وی نشود و هر جا که امتثال حکم، سخت و مشکل بود، آن حکم نفی می‌شود.

۲. روایت هشام بن سالم: امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: خداوند به مقدار وسع و طاقت بندگان به آنها تکلیف کرده است. در شبانه‌روز پنج نماز بر آنها واجب کرد تا آنجا که می‌فرماید: و یک حج بر آنها واجب کرده است. حال آنکه مردم بیشتر از این مقدار را می‌توانند انجام بدهند، اما خداوند کمتر از آن مقداری که در توانشان هست، به آنها امر کرده است (برقی، ۱۳۷۰: ۲۹۶/۱؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۴۱/۵، ح ۶۶).

از مثالها و مطالب بعد از کلمه «یطیقون» فهمیده می‌شود که مراد از طاقت، نهایت قدرت و توانایی شخص نیست، بلکه منظور، آن مقدار توانایی است که شخص، بدون زحمت و مشقت شدید می‌تواند کاری را انجام دهد. اگر مثالهایی را که در روایت ذکر شده، لحاظ نکنیم، با توجه به کبرای کلی که در روایت ذکر شده (که می‌فرماید: خداوند به بندگانش کمتر از آن مقداری که قدرت انجام آن را دارند، امر کرده است) می‌توان از روایت استفاده کرد که نفی حرج، علت است و هرگاه امتثال تکلیفی برای مکلف موجب زحمت و مشقت شدید شود، آن تکلیف نفی می‌شود.

۳. روایت عبدالاعلی: راوی به امام صادق علیه السلام می‌گوید به زمین افتادم و ناختم جدا شد. انگشت خود را با پارچه‌ای بسته‌ام، حال چگونه باید وضو بگیرم؟ امام می‌فرمایند: حکم این قضیه و نظایر آن از کتاب خدا روشن می‌شود. خداوند فرموده است: «در دین بر شما حرجی قرار داده نشده است»، پس بر آن مسح کن (حرز عاملی، ۱۴۰۳: ۳۷۷/۱، ح ۵؛ شیخ طوسی، ۱۳۹۰: ۳۶۲/۱).

بررسی دلالتی: از پاسخ امام علیه السلام استفاده می‌شود که نفی حرج، یک قاعده کلی است که می‌توان از آن برای رفع احکامی که سخت و مشکل است، استفاده کرد.

در این روایت، نفی حرج علت حکم قرار داده شده است.

نسبت به مفاد روایت، دو اشکال مطرح است:

اشکال نخست اینکه آیه نفی حرج، اصل وضو را نفی می‌کند. اما وجوب مسح بر جیره از کجا استفاده می‌شود؟

چند پاسخ به این اشکال داده شده است:

یک. شیخ انصاری می‌نویسد:

مسح واجب در وضو، مشتمل بر دو جزء است: یکی کشیدن دست بر محل مسح و دیگری تماس دست با پوست بدن، و اینکه جزء دوم به سبب نفی حرج، ساقط شده است، موجب سقوط جزء نخست نمی‌شود (۱۴۱۲: ۶۰/۱).

البته این جواب، خود دارای اشکال است؛ زیرا تقسیم حکم وجوب مسح به دو جزء، خلاف عرف است. کشیدن دست به تنهایی مطلوب نیست و مقدمه است برای تماس دست با پوست بدن؛ لذا وقتی که ذی‌المقدمه به واسطه نفی حرج ساقط شود، کشیدن دست به طریق اولی ساقط می‌شود.

دو. آیه‌الله مکارم شیرازی می‌فرماید:

مسح به شکل معمولی، توسط آیه شریفه نفی می‌شود، اما اینکه به جای آن باید دست را بر پارچه بکشیم، از قاعده میسور (که خصوصاً در باب وضو و نماز به آن زیاد عمل می‌شود) استفاده می‌شود (۱۴۱۱: ۱۶۹/۱).

سه. «امسح علیه» یک تکلیف جدید تعبدی است و نیازی به این توجیها ندارد. اشکال دوم این است که چرا امام علیه‌السلام امر به مسح بر جیره کرده‌اند، با اینکه فقط یک ناخن وی جدا شده و می‌توانست بر روی انگشتان دیگر مسح کند؟

در پاسخ باید گفت: این امر امام یا به سبب عمل به استحباب مسح تمام دست بر تمام روی پاست و یا اینکه ناخن از دست وی جدا شده و شستن تمام دست واجب است.

بررسی سندی: همه راویان این روایت غیر از عبدالاعلی توثیق شده‌اند، اما نسبت به اینکه آیا عبدالاعلی هم ثقة است یا خیر، دلایلی اقامه شده است که آیه‌الله خوینی آنها را ذکر کرده و رد نموده‌اند (ر.ک: خوینی، ۱۴۰۳: ۲۵۶/۹).

### ۳-۳. اجماع

به نظر ما، در بحث قاعده نفی عسر و حرج نمی‌توان به اجماع به عنوان یکی از مبانی فقهی-استناد جست؛ چرا که بر این اجماع، ایراداتی وارد است:

۱. اصل انعقاد اجماع و ادعای نفی خلاف و نیافتن مخالف در مسئله، ناتمام است؛ زیرا اکثر علما این مسئله را به عنوان یک بحث مستقل بیان نکرده‌اند و صریحاً نسبت به عنوان کلی قاعده، اظهار نظر ننموده‌اند؛ گرچه در موارد خاصی از احکام، مانند وضوی حرجی، اکثر علما به قاعده تمسک جسته‌اند.

۲. اگر کسی ادعا کند که یکی از مبانی فقهی قاعده، اجماع علمای اسلام بر عدم جواز جعل حکم حرجی است، این اجماع همانند بسیاری از اجماعهایی که در کلمات علما ادعا و یا حکایت شده است، اجماع مصطلح و تعبدی - که کاشف از رأی و نظر معصوم علیه‌السلام باشد - نیست، بلکه این گونه اجماعها به خصوص اجماع مورد بحث ما - یا مدرک آنها معلوم است و یا دست کم، احتمال مدرکی بودن آنها می‌رود و اجماع مدرکی هم به اتفاق همه فقیهان حجت نیست.

با وجود این، آیات و روایاتی که در مسئله مورد بحث ما وارد شده است، بعید می‌نماید که مراد مدعیان اجماع، اجماع تعبدی محض - که کاشف از رأی معصوم است - باشد، بلکه مدرک مدعیان اجماع، همین آیات و روایاتی است که درباره مسئله وجود دارد.

بدین ترتیب، خود اجماع، یک دلیل مستقلی نخواهد بود. مدرک اجماع؛ یعنی آیات و روایات را باید دید که آیا می‌شود این قاعده را از آنها استفاده کرد یا نه. اگر بعضی بر اثر اجتهاد و استنباط شخصی خود از این آیات و اخبار، نفی تکلیف عسر و حرجی را برداشت کرده‌اند، فهم و برداشت آنان برای دیگران حجت نیست.

### ۴-۳. دلیل عقلی

از ویژگیهای مهم فقاہت در اسلام، واقع‌بینی آن است و احکام شرع، هر یک لطفی است از سوی پروردگار و رهنمودی است به سوی دیدگاههای واقعی عقل. در

حقیقت، احکام شرع، نگه‌دارنده مصلحت واقعی انسان است تا او را به سعادت راه نماید.

بدون شك، اگر عسر و حرج ناشی از يك تكليف، موجب امر به فعلی خارج از طاقت انسان و یا موجب اختلال در زندگی انسان شود، به حکم عقل، چنین تکلیفی قبیح است و از انسان برداشته می‌شود. گرچه درباره تکلیف به «ما لا یطاق»، بعضی گفته‌اند که اصلاً ممتنع است و ممکن نیست، نه اینکه ممکن باشد، اما قبیح شمرده شود؛ زیرا امر و نهی، در حقیقت عبارت است از برانگیختن و اادار کردن مکلف به انجام یا ترك فعلی که در حیطه قدرتش می‌باشد و روشن است که تکلیف به چیزی که خارج از طاقت انسان است، به این معنا ممکن نیست (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۹: ۲۱۱/۱).

اما در بحث از مبنای عقلی قاعده نفي عسر و حرج، بحث از عسر و حرجی که از طاقت بشر بیرون باشد، مطرح نیست؛ زیرا اولاً ممکن است بتوان از ادله قاعده چنین استفاده کرد که نفي حکم حرجی به سبب امتنان است و نفي چیزی که جعلش ممکن نیست و یا حداقل قبیح است، دارای امتنان نیست. ثانیاً از آیات و روایات، استفاده می‌شود که نفي حرج، مختص این امت است و روشن است که تکلیف به «ما لا یطاق» در ادیان سابق هم نبوده است. همچنین بحث از عسر و حرجی که موجب اختلال در نظام زندگی انسان شود، مطرح نیست؛ زیرا قاعده از این مورد انصراف دارد و آن را شامل نمی‌شود.

نتیجه اینکه منظور از عسر و حرج در این قاعده، عسر و حرجی است که در محدوده طاقت بشر است و موجب اختلال در زندگی انسان هم نمی‌شود، اما به طور معمول، تحمل آن سخت است و موجب فرار گرفتن مکلف در تنگنا و مضیقه می‌شود. بدین ترتیب، آیا عقل، تکلیف‌دارای عسر و حرجی را که به طور معمول، تحمل آن سخت است، قبیح می‌داند یا خیر؟

برخی در اثبات عقلی بودن قاعده نفي عسر و حرج، به قاعده لطف استناد کرده‌اند. در توضیح باید بگوییم: اینکه لطف بر خداوند واجب است، مورد اتفاق است و لطف عبارت است از نزدیک کردن مکلف به طاعت و دور کردن وی از

معصیت و تردیدی نیست که تکلیف به آنچه موجب مشقت تحمل ناپذیر است، نزدیک کردن به معصیت است و خلاف لطف می‌باشد و خداوند، رحیم است و بعید به نظر می‌رسد که بندگانش را به وسیله چیزی که غالباً باعث عذاب آنها می‌شود، آزمایش کند. بدین ترتیب، همچنان که تکلیف به «ما لا یطاق» ممتنع و قبیح است، تکلیف موجب عسر و حرج هم با لطف و رحمت خداوند، ناسازگار می‌نماید و قبیح است؛ زیرا موجب دوری بندگان از درگاه او می‌شود.

اینکه بر تکلیف موجب عسر و حرج، ثواب فراوانی مترتب شود، باعث عدم قبح چنین تکلیفی نمی‌شود؛ زیرا بین امور قهری و اختیاری، تفاوت است. اینکه خداوند انسان را به بلايای شدیدی مانند مرض و شکستن استخوان مبتلا کند و این را کفاره گناهان و یا موجب ارتفاع درجه در آخرت قرار دهد، مورد قبول است. این امور واقع شده و روایات هم آن را بیان کرده است، اما اگر فعل سخت، اختیاری باشد و مولی عبدش را به امور مشکل تکلیف کند و بر انجام تکلیف، ثوابهای زیادی را مترتب سازد و بر مخالفت با آن، وعده عذاب دهد، مخالف روش و سیره عقلاست و با لطف، منافات دارد (حسینی مراغی، ۱۴۱۷: ۲۸۶/۱).

در ایراد به این نظریه می‌توان گفت: اینکه بعضی از مکلفان، تکالیف سخت و مشکل را انجام نمی‌دهند، باعث نمی‌شود که خداوند، حکم را جعل نکند؛ زیرا عصیان مکلفان به دلیل نقص خود آنها و عدم انقیادشان می‌باشد نه نقص حکم و قانون. و تکلیف حرجی، هیچ منافاتی با لطف ندارد؛ چرا که بعضی با انجام همین تکالیف سخت و مشکل، به اجر و قرب بیشتری می‌رسند. اینکه گفته شد تکلیف موجب عسر و حرج، بر خلاف طریقه و سیره عقلاست، پذیرفته نیست؛ زیرا در عرف دیده می‌شود که مردم، بعضی از کارهای سخت را به سبب منافع دنیوی که به دنبال دارد، انجام می‌دهند و عقلا بندگان و حتی فرزندان خود را به انجام افعال سخت و مشکل امر می‌کنند. بدین ترتیب، عقل حکمی در قبیح تکلیف به امور سخت و مشکل صادر نمی‌کند.



۱. آلوسی بغدادی، روح المعانی، چاپ چهارم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ ق.
۲. ابن اثیر، النهاية فی غریب الحدیث و الاثر، بیروت، المكتبة العلمية، بی تا.
۳. ابن زهرة حلّی، غنیة النزوع، قم، مؤسسة الامام الصادق علیه السلام، ۱۴۱۷ ق.
۴. ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دار المعرفة للطباعة و النشر، ۱۳۸۸ ق.
۵. انصاری، مرتضی، التقیه، تحقیق فارس الحسون، قم، مؤسسه قائم آل محمد علیه السلام، ۱۴۱۲ ق.
۶. برقی، احمد بن محمد بن خالد، محاسن، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۰ ش.
۷. حرّ عاملی، محمد بن حسن، الفصول المهمه، قم، مؤسسه معارف اسلامی امام رضا علیه السلام، ۱۴۱۸ ق.
۸. همو، وسائل الشیعه، چاپ پنجم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.
۹. حسینی مراغی، میر عبدالفتاح، العناوین، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۷ ق.
۱۰. حمیری، عبدالله بن جعفر، قرب الاستاد، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۱۳ ق.
۱۱. خوبی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، چاپ سوم، بیروت، دار الزهراء، ۱۴۰۳ ق.
۱۲. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، چاپ دوم، دفتر نشر کتاب، ۱۴۰۴ ق.
۱۳. روحانی، سید محمد، متقی الاصول، چاپ دوم، بیروت، دار الجلی، ۱۴۱۶ ق.
۱۴. زمخشری، جارالله، الکشاف، مصر، مکتبه البابی الحلّی، ۱۳۸۵ ق.
۱۵. سید مرتضی، الانتصار، نجف اشرف، منشورات المطبعة الحیدریه، ۱۳۹۱ ق.
۱۶. شیخ صدوق، محمد بن علی، علل الشرائع، نجف اشرف، منشورات المکتبه الحیدریه، ۱۳۸۵ ق.
۱۷. شیخ طوسی، محمد بن حسن، الاستبصار، چاپ چهارم، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۷ ق.
۱۸. همو، التبیان، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۹ ق.
۱۹. همو، تهذیب الاحکام، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۹۰ ق.
۲۰. شیخ مفید، محمد بن محمد، المقننه، چاپ دوم، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۰ ق.
۲۱. صابونی، محمد علی، صفوة التفاسیر، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۴ ق.
۲۲. طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان، قم، جامعه مدرسین، بی تا.
۲۳. طبرسی، فضل بن حسن، الاحتجاج، النجف اشرف، دار النعمان للطباعة و النشر، ۱۳۸۶ ق.
۲۴. همو، مجمع البیان، بیروت، دار المعرفة للطباعة و النشر، ۱۴۰۶ ق.
۲۵. فخر رازی، التفسیر الکبیر، چاپ سوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۲۶. قمی مشهدی، محمد بن محمد رضا، کثر الدقائق، تهران، مؤسسه چاپ و انتشارات، ۱۴۱۱ ق.
۲۷. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، چاپ سوم، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۸۸ ق.
۲۸. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، چاپ سوم، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ ق.
۲۹. محقق حلّی، جعفر بن حسن، الرسائل التسع، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی، ۱۳۷۱ ش.
۳۰. همو، المعتبر، قم، مؤسسه سید الشهداء، ۱۳۶۴ ش.
۳۱. مکارم شیرازی، ناصر، القواعد الفقهیه، چاپ سوم، قم، مدرسه الامام امیر المؤمنین علیه السلام، ۱۴۱۱ ق.
۳۲. موسوی جنوردی، سید میرزا حسن، القواعد الفقهیه، نجف اشرف، مطبعة الآداب، ۱۳۸۹ ق.
۳۳. نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۹۳ ق.
۳۴. نراقی، احمد، عوائد الایام، قم، مرکز انتشارات تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۷ ق.
۳۵. واحدی نیشابوری، علی بن احمد، التفسیر الوسیط، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق.